

فصلنامه علمی پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره هفدهم، تابستان ۱۳۸۹: ۱۸۰-۱۵۱

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۰۸/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۱۲/۱۷

بررسی سیر تحول مضامین مادرانه در شعر چند شاعر زن از مشروطه تا امروز

مریم عاملی رضایی*

چکیده

شعر زنان عرصه بیان احساسات و عواطف آنان است. عاطفه مادری، اصیل‌ترین عاطفه زنانه است که در شعر زنان و مردان همواره نمود داشته است. در دوره معاصر با گسترش شعر زنان، تصاویر مادرانه نیز با قلم خود آنان ترسیم شده است. هدف از نگارش این مقاله بررسی مضامین مادرانه در شعر چند شاعر زن مطرح (ژاله قائم مقامی، پروین اعتصامی، فروغ فرخزاد، سیمین بهبهانی) از دوره مشروطه تا کنون است و به بررسی این نکته می‌پردازد که با ورود تفکر مدرن و گرایش به فردگرایی، احساس جدایی میان مادر و کودک چگونه در شعر این شاعران نمود یافته است. همچنین به بررسی این مطلب می‌پردازد که مضامین مادرانه در شعر این شاعران چه فراز و فرودی داشته و چگونه تبیین یافته است؟ گرچه عاطفه مادرانه همواره یکسان است، توجه به این نکته ضروری است که حوادث و پیشامدهای زندگی شاعر و اعتقادات و جهان‌بینی او، همچنین تحولات اجتماعی عصر و زمانه شاعر نیز در بروز نوع خاصی از مضامین موثر است. بررسی‌های انجام شده در این پژوهش نشان می‌دهد که چهار محور بیان احساسات کودکان و مادران، گفتگوی مادر و کودک، آموزش‌های مادرانه و دیدگاه مادرانه نسبت به کل هستی از اصلی‌ترین مضامین مادرانه در شعر این شاعران است. در این مقاله ضمن بررسی مضامین مادرانه در شعر هر یک از شاعران، سیر تحولی این مضمون را نیز با توجه به عصر و دوره هر شاعر پی می‌گیریم.

واژه‌های کلیدی: شعر معاصر و مشروطه، مضامین مادرانه، کودکان، زنان.

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی

M_rezaei53@yahoo.com

مقدمه

سروده‌های زنان - هر چند اندک - از دیر باز در شعر فارسی وجود داشته است. اشعاری که از زنانی چون رابعه عدویه، مهستی گنجوی و دیگران از قدیم‌الایام باقی مانده است، بیشتر شامل مضامینی از پند و اندرز، عشق به خداوند، عشق به محبوب، حکمت و معرفت و مضامین تکراری عارفانه یا عاشقانه است. در این اشعار عموماً درونیات و خواسته‌های اصلی زنان مطرح نشده است. از اواخر دوره ناصری همزمان با رواج فردگرایی و ورود تفکر مدرن و ارتباط ایران با سایر کشورها، زنان که جماعتی خاموش در ادبیات بودند - و اگر هم شعری سروده بودند، حدیث نفس و بازگوکننده درونیات و نفسانیات ایشان نبود - مسائل و خواسته‌های فردی خود را اندک اندک وارد شعر کردند. گرچه در این دوره نیز برخی شاعران زن مضامین پیشین را تکرار کرده‌اند، عده‌ای دیگر مانند ژاله فراهانی از احساسات شخصی خود در شعر صحبت کردند. برخی چون نیمتاج سلماسی اشعاری وطنی و اجتماعی سرودند و برخی چون شمس کسمایی به قالب‌شکنی روی آوردند. توجه به مضامینی که زنان برای اولین بار با در نظر گرفتن احساسات واقعی خود سرودند، حائز اهمیت است. در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان گفت زنان برای بیان عواطف، مشکلات و درونیات خود به وسیله ادبیات (شعر و نثر)، از دوره مشروطه تاکنون از سه مرحله اساسی گذشته‌اند:

مرحله اول اعتراض و انتقاد شدید از فرهنگ مردسالار حاکم در جامعه است. در این مرحله که نخستین گام بیداری زنان است، زنان با مشاهده تفاوت میان زندگی خود با زنان کشورهای دیگر و شناخت بخشی از حقوق خود و نیاز شدید به تغییر، با روحیه‌ای مرد ستیز به انتقاد از فرهنگ مرد سالار می‌پردازند. نمونه این تفکر در اشعار ژاله (متولد ۱۳۰۱ ه.ق) و در رساله معایب الرجال بی‌بی خانم (۱۳۰۹ ه.ق) به چشم می‌خورد. شعر ژاله و نثر بی‌بی خانم با انتقادهای تیز و گزنده و تمسخرآمیز، می‌کوشد عیوبی را که سالها از آن سخنی نمی‌رفت، آشکار سازد. از آنجا که این موضع‌گیری، افراطی و مناسب حال جامعه آن روزگار نبود، از اواخر دوره مشروطه چرخشی سریع به سمت مرحله دوم یافت.

در دوره دوم، با رواج روزنامه‌های زنان و همزمان با حضور بیشتر آنان در اجتماع و توجه به مسئله زنان - چه از جانب مردان و چه از جانب زنان- زنان توانستند با دیدگاه متعادل‌تری خواسته‌های خود را پی‌گیری کنند. چنان‌که اشعار و نوشته‌های دوران مشروطه گواهی می‌دهد، توجه ویژه به علم‌اندوزی بانوان و رفع بی‌سوادی آنان در این دوره اولویت داشت. زنان شاعر و نویسندگان سعی کردند با در نظر گرفتن ویژگی‌های خاص فرهنگی جامعه، تحصیل زنان را قابل قبول سازند. جایگاه سنتی زن در خانه و مرد در اجتماع را می‌پذیرفتند، اما بر توانمندسازی علمی زنان- به دلیل پرورش فرزندان بهتر- تاکید ویژه داشتند. در این دوره اکثر زنان قصد نداشتند در اموری که مربوط به مردان می‌دانستند (مانند اقتصاد و سیاست) نقش چشمگیری داشته باشند، بلکه وظیفه خود را کماکان در چارچوب زندگی خانوادگی و پرورش فرزندان می‌یافتند، اما قصد داشتند با علم بیشتر، وظایف خود را بهتر انجام دهند. نمونه این تفکر پروین اعتصامی است.

در مرحله سوم که از اواخر دوران رضا شاه و اوایل پهلوی دوم آغاز می‌شود، زنان به انکشاف درونیات خود پرداختند. چه در شعر و چه در داستان، به مسائل درونی و شخصی خود توجه ویژه نشان دادند و علاوه بر تأثیرپذیری از اجتماع و تأثیرگذاری بر آن، احساسات خود را- گاه به شکلی انتقادی و گاه به شکلی ملایم‌تر - بیان کردند. نمونه این تفکر فروغ فرخزاد و سیمین بهبهانی است.

بیان مسئله

مهر و محبت مادرانه اصیل‌ترین و به رسمیت شناخته شده‌ترین عاطفه زنانه است که فرهنگ مرد سالار نیز همواره آن را ستایش کرده و اعتبار زنان در طول تاریخ به واسطه این عاطفه به رسمیت شناخته شده است. اما جای شگفتی است که در محدود اشعار باقی مانده زنان تا پیش از مشروطه، این مهر و عشق گرچه با کارکردهای زن در نظام سنتی هماهنگ بوده، نمودی نیافته است. شاید دلیل این امر را بتوان با نظریه‌های ادبی - فمینیستی جدید یافت. کم‌اهمیت دانستن احساسات زنانه از جانب خود آنان در طول تاریخ، در مقایسه با احساسات مردانه و فرهنگ سازی چون پند، اندرز، حکمت، عرفان و

خود - ضعیف‌پنداری زنان باعث شده که طبیعتاً زن شاعر تمایل داشته باشد با عنصر مسلط و فرهیخته اجتماع، یعنی مرد، همانندسازی کند و به مسائل مهمتری از احساسات بی‌ارزش زنانه یا دل‌نگرانی‌های شخصی خود بپردازد و اصلاً این مسائل را قابل طرح در اجتماع نداند و از طرح آنها شرم داشته باشد. زیرا در طول تاریخ میان «مذکر»، «غیرشخصی»، «بی‌طرف»، «عینی» و «عمومی» با تجربه «مونث»، «ذهنی»، «شخصی» و «خصوصی» تقابل وجود داشته است (سلدن، ۱۳۸۴: ۲۵۵). زنان هرگز از مسائل شخصی خود سخن نگفته‌اند و خصوصاً در نوشتار و شعر سعی داشتند خود را از کلیشه‌های زنانه جدا کنند و از تجربیات مردانه و برتر سخن گویند. البته اشعار عاشقانه زنان را نمی‌توان چندان مصداق بیان مسائل شخصی و خصوصی آنان دانست، زیرا بسیار کلی و در فرهنگ و گفتمان غالب مردانه سروده شده‌اند و بیانگر تجربیات شخصی و خصوصی زنان نیستند. گرچه می‌توان گفت اشعاری از زنان وجود داشته که در طول تاریخ از میان رفته است، چنانکه در بررسی شعر زنان، اولین زن شاعری که از مسائل خود سخن گفت (ژاله)، اشعارش را تا سالها پوشیده داشت و جز برای دل خود شعر نمی‌گفت و حتی بخش قابل توجهی از اشعارش را سوزاند و پس از مرگش فرزندش حسین پژمان بختیاری آنها را به چاپ رساند.

به هر حال آنچه از بیان احساسات مادرانه زنان، برای ما باقی مانده است، پس از دوره مشروطه است. از این دوره عاطفه مادرانه که عاطفه‌ای تجربی، شخصی و خصوصی بود به حیطه عمومی راه یافت.

علم روانکاوی از فرایند «افتراق» یا «جدایی-تفرد» سخن می‌گوید. این فرایند زمانی شکل می‌گیرد که کودک احساس یکپارچگی و پیوستگی با جهان را از دست می‌دهد. کودک در ابتدای تولد، وجود خود را با مادر یکپارچه و پیوسته می‌پندارد. افتراق یا جدایی-تفرد به معنای رسیدن به درکی ذهنی از مرزبندی میان خود و اشیاء است، یعنی رسیدن به درکی از خود به صورتی متمایز و جدا از دیگری. این رویداد از مراحل مهم در رشد کودک است که با بالیدگی فیزیولوژیک و شکل‌گیری مرزهای خود روانی و خود جسمانی در ارتباط است (ماهلی، ۱۹۶۸: ۱۱۷). این احساس که از طریق یادگیری و در چارچوب رابطه‌ای دو گانه میان مادر و کودک ایجاد می‌شود، به کودک می‌آموزاند

که میان خود و دیگری تمایز قائل شود و موجودیت و خویشتن خود را جدا از دیگری درک کند. از دیدگاه روانکاوانی که درباره مسائل زنان تحقیق می‌کنند، این امر متضمن معانی مهمی برای ادراکات ذهنی زنان است. به این معنی که فرایند جدایی و افتراق نه تنها برای کودک، که به شکل دیگری برای مادر نیز باید اتفاق بیفتد. مادر باید به نوبه خود از خویشتنی مستقل برخوردار باشد، البته در دوران گذشته تا زمانی که زنان انحصاراً به شغل مادری می‌پرداختند، تمایز و جدایی به شکل امروز میان مادر و کودک شناخته شده نبود، اما در دوره مدرن با رواج فردگرایی و مفاهیم جدید، زنان از کارکردهای طبیعی خود فاصله گرفتند و علاوه بر مسئولیت انحصاری مادری، مسئولیت‌های دیگر را نیز بر عهده گرفتند. این امر سبب شد که میان یگانگی و پیوستگی آنان با فرزندان، تمایزی حاصل شود که ناشی از تلاش برای به ثمر رساندن و بارور ساختن هویتی جدا از مادری بود. این امر را می‌توان تجربه خویشتن در حال رشد زنان در فرایندی روان‌شناسانه دانست (چودورف، ۱۳۸۶: ۷۸-۸۱).

در این مقاله علاوه بر ردیابی خط سیر فکری فوق در شعر چهار شاعر جریان‌ساز زن (ژاله، پروین، فروغ و سیمین بهبهانی)، سایر مضامین مادرانه در شعر آنان نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد. انتخاب این چهار شاعر هم به دلیل رعایت حجم پژوهش است و هم به این دلیل که همه آنها به نوعی می‌توانند نماینده نسل شاعران زن در دوره خود باشند. هدف از این پژوهش، شناخت، بررسی و نقد جلوه‌های مادرانه در شعر زنان از مشروطه تا عصر حاضر است و رویکرد آنان را به این موضوع بررسی می‌کند.

در باب پیشینه پژوهش باید گفت درباره مضامین مادرانه در شعر پروین در خلال مقالات و کتب مربوط به بررسی و نقد شعر این شاعر، ارزیابی‌هایی صورت گرفته است، اما از دیدگاه مورد نظر در این مقاله نه در شعر پروین و نه در شعر سایر شاعران، تاکنون تحقیق مستقلی انجام نشده است. روش تحقیق توصیفی-تحلیلی و بر مبنای منابع کتابخانه‌ای است.

از آنجا که مضامین مادرانه، مربوط به عواطف شخصی و فردی است، توجه به زندگی شخصی این شاعران ضروری است. نکته جالب توجه این است که هیچ یک از این چهار شاعر، زندگی شخصی موفق نداشته‌اند و همه آنان از همسرانشان جدا شدند. در عین

حال با وجود شرایط مشابه، احساسات مشابهی در این زمینه نداشته‌اند و هر شاعر با توجه به زمانه، احساسات و ویژگی‌های شخصی خود، به شکل متفاوتی با این مقوله برخورد کرده است. لذا با توجه به دوره زندگی هر شاعر و تفکر حاکم بر جامعه او و ویژگی‌های فردی و شخصی شاعر می‌توان همپای تحولات فکری زنان، مضمون مادرانه را نیز در اشعار آنان پی گرفت و تفاوت آن را در هر دوره، نشان‌دهنده تفاوت نگرش فردی و اجتماعی زنان دانست.

عالم تاج‌قائم مقامی (ژاله) (۱۲۶۲-۱۳۲۵ هـ ش)

عالم تاج‌قائم‌مقامی نواده میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی بود. او در شانزده سالگی با مردی چهل ساله ازدواج کرد. در هفده سالگی اولین فرزندش (حسین پژمان بختیاری) را به دنیا آورد. پس از به دنیا آوردن دومین فرزند در سال ۱۲۸۳ هـ ش از همسر و فرزندش جدا شد و در فراهان اقامت گزید. جدایی از فرزند و غم فراق او را در اشعارش منعکس کرد. او که برای دل خود شعر می‌گفت، دیوان غزلیات خود را از بین برد و پسرش بیست سال پس از مرگش، به برخی اشعارش دسترسی یافت و آنها را به چاپ رساند. شاید به همین دلیل که اشعارش را پنهان کرد و قصد چاپ آنها را نداشت، توانست مکنونات شخصی خود را به راحتی در شعرش منعکس سازد. می‌توان گفت فردیت و جهان زنانه در شعر فارسی نخستین بار در شعر ژاله نمود یافت. کراچی؛ شعر ژاله را «خروشی پرخشم علیه سنت‌های مرد سالارانه و نوعی اعتراف خصوصی» می‌داند که «با کلامی عریان که بازتاب آزرده‌گی خاطر از ستم جنسیتی است، با روحیه‌ای مردستیز به ضدیت با ستمگری‌های مردانه می‌پردازد» (قائم‌مقامی، ۱۳۸۳: ۱۸۲).

او با وجود آنکه در دوره مشروطه می‌زیست و شاهد تحولات سیاسی- اجتماعی بسیار بود، در شعرش چندان به مسائل اجتماعی نپرداخت. او شاعری درون گراست که از حریم خصوصی و فردی خود شعر می‌گوید و به بیان احساسات، عواطف و مشکلات درونی خود می‌پردازد.

غیبت مخاطب و پنهان کردن شاعری خود از دیگران از عواملی است که به شعر ژاله فردیت و بی‌پروایی ویژه‌ای بخشیده است. زبان شعر ژاله به لحاظ لحن و محتوا به حریم

خصوصی و فردی تعلق دارد. درون مایه اشعارش رنجامه و تجربه‌های اندوهبار زنی است که گاه با خود و گاه با همدمی خیالی درد دل می‌کند و مضامینی تازه را با زبانی انتقادی و پرخاشگر و بن مایه‌ای تلخ و خشن بیان می‌کند. در حوزه رفتار اجتماعی نیز در جستجوی رهایی از بند هنجارهای اجتماعی، همسر و فرزندانش را ترک کرد و علیه جایگاه تحمیلی خویش عصیان کرد. او با بیان خشم و طغیان خویش شعری برآمده از تجربیات فردی خود سرود.

مضامین مادرانه در شعر ژاله

شعر ژاله همچنان که در زمینه زنانگی، خشم و خروشی دارد، در زمینه مضامین مادرانه نیز شاید بتوان گفت در اشعار او برای اولین بار شاهد شکست افسانه مادرانه هستیم. او در عین حال که پرورده فرهنگ و جامعه‌ای سنتی است، فرزند خود را ترک می‌کند. گرچه خود را از این بابت چندین بار سرزنش کرده است، تقابل مهر فرزند با زندگی شخصی در شعر او، تشخیص ویژه‌ای به مضمون مادرانه شعرش داده است:

جدایی از فرزند در شعر ژاله:

ژاله به دلایل شخصی و عدم سازگاری با همسر از فرزندش جدا شد و بیشترین نمود احساسات مادرانه او در ارتباط با این جدایی است. او از فراق فرزندش رنج می‌کشید و این احساس را همراه با سرزنش و نکوهش خود بیان می‌کرد.

در قطعه «وظیفه مادری» با اشاره به افسانه مهر مادران، ارزیابی کوتاهی از مهر مادری خود دارد. در همان ابتدا کاربرد لغت «افسانه» برای مهر مادران نمایانگر این مطلب است که ژاله این محبت را افسانه می‌یابد.

افسانه مهر مادران خواندم وانگه نگهی به خوشتن کردم
(قائم مقامی، ۱۳۸۳: ۳۹)

او سپس در مقام مقایسه میان خود و این افسانه، چگونگی بارداری خود را توضیح می‌دهد. از همسری که از او ناراضی بوده است، باردار می‌شود. فرزندش را نه با عشق، بلکه با غریزه‌ای مادرانه می‌پرورد و معتقد است که در پرورش فرزند به عقل خود رجوع نکرده است. لذا خود را نکوهش می‌کند:

با عشق نه با غریزه پروردمش وین را نه به عقل رای زن کردم

سپس در چند جمله وظیفه مادری خود را خلاصه می‌کند و با نکوهشی سخت، خود را مقصر می‌داند:

بنهادم و شیر دادم و رفتم سگ نیز همان کند که من کردم

(همانجا)

در قطعه «مهر مادری» نیز خود را بر کنار از مهر مادرانه می‌یابد، زیرا به «کمترین گرانی» از همسر و کودکان خود جدا شده است. او خود را به باربری تشبیه می‌کند که بار خود را بر خاک گذاشته است (همان: ۵۶)

در دو قطعه که نام «دور از فرزند» دارد. رنج خود را در ندیدن فرزند به رنج یعقوب که از فراق فرزند کور شد، تشبیه می‌کند.

بر من شده عرصه جهان همچو قفس در دیده نمانده نور و در سینه نفس
رنجی که من از دوری فرزند کشم یعقوب از آن حال خبر دارد و بس

(همان: ۲۷ و ۱۲۲)

ژاله قطعه‌ای نیز در مرگ فرزندش دارد که در آن احساسات مادرانه خود از مرگ فرزند دوش را بیان می‌کند:

بدتر و ناخوش‌تر و جانسوزتر ماتمی از ماتم دل‌بند نیست
دختر من ماتم فرزند را هیچ هم آیین و هم مانند نیست

(همان: ۳۲)

گفتگوی مادر و کودک:

ژاله در دو شعر خود، گفتگویی یک طرفه با کودک به دنیا نیامده و مادر خود دارد. در قطعه «فرزند به دنیا نیامده» با کودک خود در رحم، صحبت می‌کند و او را به نیامدن به جهان پر از تیره‌بختی تشویق می‌کند^(۱). در این شعر، برای اولین بار احساسات دوگانه مادر در ارتباط با کودک نمایان می‌شود. از طرفی او را دوست دارد و با یاد او خنده بر لبش می‌آید، از طرف دیگر، کودک را بندی جدید بر پای خود می‌داند که او را از ترک زندگی زناشویی باز خواهد داشت و با وجود او مجبور است به زندگی سراسر رنج خود ادامه دهد و سرانجام خود را به خاطر این بارداری سرزنش می‌کند:

ای نهان در سینه من ای دوم فرزند من گر پسر یا دختری فارغ شو از پیوند من
... آن یکی آمد تو باری از رحم بیرون میا بس بود یک سرشته در زندان سرا پابند من

... نی غلط گفتم که از جان دوست تر دارم تو را ور که بگشایند با شمشیر بند از بند من

... موجب این فکر و آن اندیشه‌های تیره نقش من شدم، ای بچه، من، تا نرم گندد دند من

(همان: ۳۱ و ۳۲)

این مضمون، اولین نمونه آشکار در تقابل مهر فرزند با زندگی شخصی شاعر است که بعدها در شعر شاعران پس از ژاله تکرار می‌شود.

در شعر «چه می‌شد» که از اشعار معروف اوست، با انتقاد از مادرش، شکوائیه و گفتگویی یک طرفه را خطاب به او آغاز می‌کند:

چه می‌شد آخر ای مادر اگر شوهر نمی‌کردم گرفتار بلا خود را چه می‌شد گر نمی‌کردم
مگر باری گران بودیم و مشت استخوان ما پدر را پشت خم می‌کرد اگر شوهر نمی‌کردم

(همان: ۱۹)

و در ادامه به این نکته قابل توجه اشاره می‌کند که اگر بنا بود چنین سرنوشتی
برایش رقم زده شود و در خردسالی ازدواج کند، چرا او را به مکتب فرستادند و در دنیای
علوم و معانی را بر او گشودند:

ور این پایان کارم بود، خوشتر کان صباوت را هب! در خدمت استاد دانشور نمی‌کردم
مقامات از چه می‌خواندم، مقولات از چه می‌دیدم چه می‌شد گر عرض را فرق از جوهر نمی‌کردم

(همان: ۲۰)

دوگانگی روحی ژاله، نتیجه محیط دوگانه و تمایلات دوگانه اوست. ژاله در زمانه‌ای
زندگی می‌کند که سنت‌ها متزلزل شده‌اند. او در برزخ میان مفاهیم جدید و قدیمی
گرفتار است. فرزندش را رها می‌کند و سپس خود را به خاطر رها کردن فرزند سرزنش
می‌کند از همسرش ناراضی است و در اشعار بسیاری سخت از او انتقاد می‌کند، اما پس
از جدایی و مرگ همسر، خود را ملامت می‌کند که قدر شوهر را نمی‌دانسته است
(همان: ۱۰۱) آرزو دارد کودکش به دنیا نیاید، اما از دست دادن آن کودک در چهار
ماهگی برایش مصیبتی عظیم است. بدین گونه در شعر ژاله با توجه به زمانه او می‌توان

رگه‌هایی از تقابل میان اصول حتمی و پذیرفته شده مادری و نگرشی جدید در گرایش به سمت فردگرایی زنانه و جدایی از فرزند یافت.

پروین اعتصامی (۱۲۸۵-۱۳۲۰ هـ ش)

پروین اعتصامی دختر یوسف اعتصام‌الملک از روشنفکران زمانه خود بود. او که تحصیل کرده مدرسه دخترانه آمریکایی است، در ۱۸ سالگی با پسرعموی خود ازدواج کرد، اما پس از چندماه از او جدا شد. اشعار او بیشتر اشعاری تعلیمی است و در واقع فابل‌های منظومی است که زنی مطیع، فرمانبردار، پاک و صمیمی می‌سراید. او در اشعارش در تقابل میان خیر و شر، غنی و فقیر و قوی و ضعیف را به تصویر می‌کشد. اشعارش تمثیلی و بر مبنای گفتگوست و هدفش بیان مضامین پندآمیز است. شعر او گرچه تخیل قوی ندارد تأثیر تربیتی آن قوی‌تر و عمیق‌تر از شاعران دیگر بوده است. در شعر پروین موضوعاتی کلی بیان می‌شود که به حوزه درونیات شاعر و حیطه خصوصی او راه نمی‌یابد. (براهنی، ۱۳۵۸: ۲۰۳ و زرین‌کوب ۱۳۵۵: ۶۹)

شعر پروین خلاف شعر ژاله، شعر قراردادهای و رسوم اجتماعی و متعلق به حوزه عمومی و هنجارهای رایج اجتماعی است. زبان و درون مایه اشعارش تابع قوانین ادب جمعی و فارغ از بیان درونیات شخصی و خصوصی شاعر است. به همین دلیل از اشعار او می‌توان نگاه و جهان‌بینی رایج عصر را دریافت. چنانکه در مقدمه مقاله ذکر شد، پروین، نماینده بخشی رسمی از تفکر پس از مشروطه درباره زن است که کسب علم و پرورش قوای روحی و جسمی زن را برای آسایش و آرامش خانواده و در خدمت به نوع می‌داند. طبیعی است که چون پروین مادر نبود، احساسات مادرانه او شخصی و خصوصی نیست، بلکه حس مادرانه او نسبت به کل هستی و همه کودکان در اشعارش متجلی است.

مضامین مادرانه در شعر پروین

در مثنوی‌ها، تمثیلات و قطعات پروین، حدود ۱۷ شعر با مضمون مادرانه وجود دارد. از میان این ۱۷ شعر، ۵ شعر در گفتگوی مادر و کودک، ۶ شعر در ارتباط با وضعیت کودکان بی‌مادر، ۳ شعر در ارتباط با وظایف مادرانه زنان و ۳ مورد در ارتباط با مهر

مادرانه است. او به رنج کودکانی که بی‌مادر هستند، توجه ویژه‌ای داشته است، چنانکه این مضمون در میان سایر مضامین مادرانه دیوان او از بسامد بالاتری برخوردار است.

بیان احساسات کودکان بی‌مادر:

کودکان شعر پروین اغلب کودکانی تهیدست، رنجور و نالانند که به دلیل بی‌مادری، رنج مضاعفی بردوش می‌کشند. در «تیره‌بخت» دختری بی‌مادر که با نامادری زندگی می‌کند، سختی‌های زندگی‌اش را شرح می‌دهد. نامادری «جامه مادر»ش را می‌پوشد، «یاره و طوق» او را می‌فروشد، دختر خود را به مکتب می‌فرستد ولی او را کودن می‌خواند، نزد او فرزندان خود را در آغوش می‌گیرد، اما عیب‌های او را نزد پدرش بازگو می‌کند و از او کار می‌کشد. مادرش بال و پر او بوده که اکنون شکسته است و او بدون بال و پر نمی‌تواند پرواز کند. (اعتصامی، ۱۳۶۸: ۱۹۷-۱۹۸) در «تهیدست» دختری یتیم در مهمانی به دلیل ژولیدگی، مورد تمسخر دوستانش قرار می‌گیرد و دلیل ژولیدگی و بیچارگی و تنهایی خود را نداشتن مادر می‌داند و احساسات خود را این گونه توصیف می‌کند:

مادری بوسه به دختر می‌داد	کاش این درد به دل می‌گنجید
من کجا بوسه مادر دیدم	اشک بود آنکه ز رویم بوسید
مادرم گوهر من بود ز دهر	زاغ گیتی گهرم را دزدید

(همان: ۱۹۴-۱۹۵)

در «طفل یتیم» کودکی بی‌مادر کوزه استاد را می‌شکند و از ترس مؤاخذه استاد روی بازگشت ندارد. او که از حمایت مادر بی‌بهره است بر بی‌پناهی خود می‌گریزد:

روی مادر ندیده‌ام هرگز	چشم طفل یتیم روشن نیست
دامن مادران خوش است چه شد	که سر من به هیچ دامن نیست

(همان: ۲۸۶)

همین‌طور در قطعه «بی‌پدر» دختری یتیم بر سر خاک پدر می‌نالد که:

نه پیوندد و نه مادر دارم	کاش روحم به پدر می‌پیوست
--------------------------	--------------------------

(همان: ۱۸۲)

در شعر پروین، حتی به احساسات حیوانات بی‌بهره از محبت مادر نیز توجه می‌شود، چنانکه در قطعه «آشیان ویران» صیادی که مرغ مادری را اسیر کرده است، سرزنش می‌شود که «بساط مادری» را برچیده و به کام کودکان خون ریخته است و با توصیف زندگی جوجه‌هایی که «حدیث مهر مادر نمی‌شوند» و «شاهین حوادث» بر سرشان فرود می‌آید و «شادی و شوق و نعمت و ناز» از آشیانه‌شان رخت برمی‌بندد و کسی از آنان یاد نمی‌کند و صیاد ملامت می‌شود که چرا مادر را اسیر کرده است، آیا خود فرزند ندارد؟ (همان: ۱۵۱-۱۵۲)

در شعر «ای گربه» گربه‌ای خانگی که فرزندانش را رها کرده و بازنگشته، مورد خطاب قرار می‌گیرد و آوارگی کودکان بدون مادر که در دامن گربه‌های دیگر «نژند خفتند» شرح داده می‌شود. شاعر با اشاره به این مطلب که:

فرزند ز مادرست خرسند بیگانه کجا و مهر مادر

(همان: ۱۶۴)

از گربه می‌خواهد نزد فرزندانش بازگردد. به این ترتیب مهر مادری از دیدگاه پروین نقشی محوری و اساسی در سعادت زندگی فرزندان دارد و فرزندان بی‌مادر رنج فراوانی را تحمل می‌کنند.

گفتگوی آموزشی مادر و فرزند:

در شعر پروین که بر مبنای مناظره و گفتگوست، گفتگوی میان مادر و کودک با هدف نصیحت، آموزش و پند و اندرز و تعلیم و تربیت جریان دارد. از میان ۵ قطعه با این محتوا، ۴ مورد گفتگوی تمثیلی حیوانات و خصوصاً مادر پرنده با فرزند است. گویا در ذهن پروین، تمثیل مرغ ضعیف و خردی که خواهان پیشرفت و پرگشودن به افق‌های جدید است، متناسب با کودک انسانی با آرزوهای دور و دراز است. این تشابه او را وادار کرده که در قالب تمثیلی گفتگو میان مرغ مادر با جوجگان، آموزش‌های مادرانه را القاء کند.

در شعر «آرزوی پرواز»، بچه کبوتری بدون کسب اجازه از مادرش از لانه می‌پرد و دور می‌شود، اما قادر نیست خطرات را از خود دفع کند. از عجز فریاد می‌کند تا مادرش

او را نجات می‌دهد. آن‌گاه مادر او را مورد خطاب قرار داده، از خودپسندی و تعجیل در انجام کارها بدون کسب مهارت لازم برحذر می‌دارد و پند می‌دهد که:

تو را توش هنر می‌باید اندوخت حدیث زندگی می‌باید آموخت
بباید هر دو پا محکم نهادن از آن پس فکر بر پای ایستادن
(همان: ۱۴۸)

و سپس وظیفه مادر و فرزند را این‌گونه مشخص می‌کند:

نگردد شاخک بی بن برومند ز تو سعی و عمل باید زمن پند
(همانجا)

ماکیان مادر در قطعه «مادر دوراندیش»، جوجه‌های خود را نصیحت می‌کند که به طلب روزی بروند و ارزش و اهمیت کار را دریابند. در حفاظت خود بکوشند و از دامگاه‌ها و نقاط خطر پرهیز کنند و به گلزار و سبزه بیگانگان فریب نخورند (همان: ۳۷۰-۳۷۲).

اما کودکانی که می‌خواهند به تنهایی جهان را تجربه کنند و به نصایح مادرانه گوش نسیارند، در شعر پروین عاقبت خوشی ندارند. مانند بچه موشی که رهنمودهای مادر درباره تله و خطرات راه را ناشنیده می‌گیرد و با اعتماد به عقل و هوش خود، از خانه بیرون می‌رود و سرانجام گرفتار تله می‌شود، عاقبتی که از نظر شاعر مستحق آن بوده است:

کودکی کو ز پند و وعظ گریخت گر بچاه است، دم مزن که چراست
رسم آزادگان چه می‌داند تیره‌بختی که پای بند هواست
(همان: ۳۲۰-۳۲۱)

آرزوی تجربه جهان و پریدن به افق‌های دوردست نیز در میان کودکان شعر پروین، آرزوی ممدوحی نیست. چنانکه در قطعه «کودک آرزومند»، مرغکی از ملال آشیانه و تباه شدن عمر در لانه می‌نالد و خواهان تجربه جهان است. اما مادر او را از خطرات دنیا برحذر می‌دارد و «آرامگاه لانه و خانه شبانه‌ای» را از همه آفاق خوشتر می‌داند (همان: ۳۲۴).

از آنچه در قالب گفتگوی تعلیمی میان مادر و کودک در شعر پروین نمود می‌یابد، در می‌یابیم که احتیاط و عمل به نصایح مادر (و پدر) در شعر او ارزش فراوانی دارد و خطرپذیری و تجربه‌های جدید مورد پذیرش او نیست. مورد آخر از گفتگوی مادر و کودک که بیانگر احساسات کودکی بی‌پدر است، شکوه کودکی تهیدست از فقر و جامه وصله‌دار و خانه بی‌روشنایی به مادر است که مادر در دل‌داری کودک به شرافت و زحمت پدرش اشاره می‌کند و در عین هم دردی با کودک، داشتن هوس و آرزو را برای طفل فقیر خطا می‌داند (همان: ۳۱۰).

مادری، اصلی‌ترین وظیفه زنان:

از دیدگاه پروین - که مطابق و منطبق با تفکرات دوره پس از مشروطه است - مهمترین وظیفه زن مادری است و تمام فضایل زن، حتی کسب علم و دانش در این راه است که توجیه می‌شود و ارزش می‌یابد. در شعر «فرشته انس» اهم وظایف زن چنین برشمرده می‌شود:

«رکن خانه هستی، سوختن در راه متاعب، تافتن چون مهر بر کوه وجود، پرورش فرزندان حکیم چون سقراط و افلاطون، خواندن حدیث مهر برای فرزندان، کشتیبانی زندگی، بانوی خانه، طبیب، پرستار، شحنه، رفیق و همراه شوهر در سختی‌ها، تیمارخوار و پشتیبان» (همان: ۲۹۸ و ۲۹۹)

او در اثبات اهمیت زن چنین می‌سراید:

همیشه دختر امروز، مادر فردا است	ز مادر است مسیر بزرگی پسران
اگر رفوی زنان نکو نبود، نداشت	به جز گسیختگی جامه نکو مردان
توان و توش ره مرد چیست؟ یاری زن	حطام و ثروت زن چیست؟ مهر فرزندان

(همان: ۲۹۸)

او علم‌آموزی را نیز برای زنان واجب می‌شمرد و به جای گوهر و گردنبند الوان، گوهر

دانش را سزاوار گردن آنان می‌داند، (همان: ۳۰۱)

دامن مادر نخست آموزگار کودک است	طفل دانشور کجا پرورده نادان مادری
---------------------------------	-----------------------------------

(همان: ۴۰۳)

ستایش مهر مادری:

پروین در قطعاتی، به رنج و مهر مادر در پرورش فرزند اشاره کرده است، از جمله شعر «آرزوی مادر» بیانگر احساسات مادری است که از کشاورز می‌خواهد در آتش زدن همیشه مراقب باشد تا خانمانی را نسوزاند، زیرا او در انتظار فرزندانی است که می‌خواهد آنان را پرورش دهد. (همان: ۱۴۹) در قطعه «ای مرغک» از مرغ کوچکی خواسته می‌شود که قدر زحمات مادرش را بداند، مادری که وسایل راحتی و آسایش او را با رنج و درد فراهم کرده است و «رنج رایگان» برده تا کودک تجربه بیاندوزد. (همان: ۱۶۵-۱۶۶) اوج ارزش‌گذاری به مهر مادر در مثنوی «لطف حق» که شرح گفتگوی خداوند با مادر حضرت موسی است، بیانگر اهمیت مهر مادر از دیدگاه پروین است. لطف و مهر مادری مادر موسی و نگرانی او از به آب انداختن فرزندش چنان والاست که مورد خطاب عتاب‌آلود و نوازشگر خداوند قرار می‌گیرد، تا جایی که مثل اعلای مهر مادری، مهر خداوند به بنده‌اش توصیف می‌گردد. خدایی که کودک را بیش از مادر دوست دارد و اگر او را از مادر می‌گیرد در حق او به شیوه اعلی مادری خواهد کرد:

در تو تنها مهر و عشق مادری است	شیوه ما عدل و بنده‌پروری است
ما گرفتیم آنچه را انداختی	دست حق را دیدی و نشناختی...
به که برگردی به ما بسپاریش	کی تو از ما دوست تر می‌داریش...
سنگ را گفتم به زیرش نرم شو	برف را گفتم که آب گرم شو
صبح را گفتم به رویش خنده کن	نور را گفتم دلش را زنده کن
رنج را گفتم که صبرش اندک است	اشک را گرفتم مکاهش کودک است
تیرگی‌ها را نمودم روشنی	ترسها را جمله کردم ایمنی

(همان: ۳۶۹)

به این ترتیب گرچه پروین خود مادر نبود، توانست دردها، عواطف و احساسات کودکان را با توجه به برداشت و عواطف شخصی خود و شرایط اجتماعی زمانه در شعرش منعکس سازد. او بر مبنای تفکرات اجتماعی عصر خویش، از کودکان می‌خواست مطیع پدر و مادر باشند، وظیفه سنتی زن را می‌پذیرفت و با شرح رنج‌ها و سختی‌های

کودکان بدون مادر، آرزو داشت کانون خانواده، همواره گرمای وجود مادری مهربان را تجربه کند.

فروغ فرخزاد (۱۳۱۳-۱۳۴۵ هـ ش)

فروغ فرخزاد از حدود ۱۳ سالگی شروع به شعر گفتن کرد. در ۱۶ سالگی با پرویز شاپور ازدواج کرد و پس از ۵ سال زندگی مشترک از همسرش جدا شد. او پس از جدایی از همسر، از دیدار کودکش محروم بود و این مسئله را در شعرش منعکس کرد. شعر فروغ مراحل مختلفی را پشت سر گذاشت و در دو مجموعه آخر شعری خود توانست توجه جدی ناقدان هنری را به خود جلب کند. می توان گفت فروغ که در سال های دهه ۳۰ و ۴۰ در جامعه در حال گذار ایران می زیست، نقطه عطفی در گذار از سنت به مدرنیته در شعر زنان محسوب می شود، زیرا جریانی را در شعر زنانه به وجود آورد که از همان ابتدا با خاصیت فرهنگ مرد سالار و پدر سالار به واسطه زن-مادر-عاشق بودنش درگیر شد (مختاری، ۱۳۷۸: ۵۸۷) این چالش که نشان دهنده اولین حرکت های فردی زنانه در شعر است، باعث شد که شعر فروغ چیزی بیش از اعتراض به سنت های پذیرفته شده درباره زنان باشد. او در زمانه ای می زیست که مجبور بود میان فردیت و شکوفایی خود یا حفظ کانون خانواده دست به انتخاب بزند.

مضامین مادرانه در شعر فروغ

در شعر فروغ، مضمون مادرانه، جلوه ای تازه از دوگانگی و تشویش دارد. عشق مادرانه که تا پیش از او، مأمن و پناهگاهی جاودان تصویر شده است، ناگهان به نهادی ناآرام تبدیل می شود. مادر، دیگر مظهر امنیت نیست، بلکه روحی مشوش است که نمی تواند میان مادری و زنانگی یکی را انتخاب کند. فروغ از بیان احساسات مادرانه به تضاد این احساس با زنانگی خود می رسد، سپس فرزندش را ترک می کند و درباره دلایل این ترک با او گفتگو می کند.

دوگانگی احساسات مادرانه:

در شعر «بیمار» کودک تبداری توصیف می شود که مادرش با اضطراب و رنج تا صبح بر بالین او بیدار مانده است. تصویر لرزش دست کودک در دست مادر و ناله ها و استغاثه

مادر به درگاه خدا برای بهبود سریعتر او، بیان احساسات مادرانه شاعر است (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۲۷)

شعر «دیو شب» اما، مرحله آگاهی از تناقض در وجود شاعر-مادر است. مادر که برای کودک خود لالایی می خواند و او را از دیو شب می ترساند، ناگاه در می یابد که خودش آلوده به گناه است و شایستگی سمت مادری را ندارد:

دیو شب بانگ برآورد که آه. . .

بس کن ای زن که نترسم از تو

دامنت رنگ گناه است، گناه. . .

دیوم اما تو زمن دیوتری

مادر و دامن ننگ آلوده؟

آه بردار سرش از دامن

طفلك پاک كجا آسوده؟

(همان: ۲۱)

ماجرای زندگی فروغ، سرانجام جدایی او از کودکش را به همراه می آورد. در «خانه متروک» با بیان رفتارهای کودکی که مادرش او را ترک کرده، در واقع احساسات دردناک او را درک می کند و به تصویر می کشد:

دائم اکنون که طفلی به زاری

ماتم از هجر مادر گرفته

کودکی خفته غمگین

در بر دایه خسته و پیر

(همان: ۳۵)

اما با این احوال مادر با وجود «خسته جانی» و «پیشانی احوالی» خواهان بازگشت نزد فرزندش نیست و به سمت آینده حرفه ای و هنری خود حرکت می کند؛ آنچه آرزو دارد، چیزی جز فرزندش است و به خاطر آن آرزوست که کودکش را ترک می گوید:

لیک من خسته جان و پیشانی

می سپرم راه آرزو را

یار من شعر و دلدار من شعر

می‌روم تا به دست آرم او را

(همان‌جا)

گفتگو با کودک:

فروغ، پس از ترک فرزند با او درباره دلایل این ترک، گفتگو می‌کند. این گفتگو در «شعری برای تو» در مجموعه عصیان آمده و زیر عنوان آن نوشته شده: «به پسر، کامیار و به امید روزهای آینده».

این شعر باز کردن باب گفتگو با کودکی است که در زمان سرایش آن، درکی از این مفاهیم ندارد. عنوان شعر نیز که «به امید روزهای آینده» است، نشان می‌دهد که شاعر-مادر، شعر را برای دوران بزرگسالی کودکش سروده است. سخن شاعر در یک غروب گرم و تشنه تابستان آغاز می‌شود. راه شومی آغاز شده است، غم بی‌پایانی همچون گور او را در خود گرفته است. او آخرین ترانه لالایی (یعنی سخن خود را) برای فرزندش می‌گوید. این ترانه لالایی، خلاف سایر ترانه‌های پیچیده آمیز و عاشقانه لالایی، فریادی خشمناک و اندوهبار است. فریاد شاعر-مادری است که چون نمی‌تواند میان «بانگ هستی خود بودن» و «زن-مادر بودن» هر دو را داشته باشد، ناچار از مادر بودن دل می‌کند:

این شعر را برای تو می‌گویم

در یک غروب تشنه تابستان

در نیمه‌های این ره شوم آغاز

در کهنه گور این غم بی پایان

این آخرین ترانه لالاییست

در پای گاهواره خواب تو

باشد که بانگ وحشی این فریاد

پیچد در آسمان شباب تو... .

آن داغ ننگ خورده که می‌خندید

بر طعنه‌های بیهده من بودم
گفتم که بانگ هستی خود باشم
اما دریغ و درد که زن بودم

(فرخزاد، ۱۳۷۸: ۱۱۱)

این دل کندن اجباری، عصبانی علیه همه محدودیت‌ها، ستم‌ها و تنگناهای اعصار است. شاعر-مادر که مجبور است میان این دو یکی را انتخاب کند، به دنبال رسالتش می‌رود. با توصیف جامعه‌ای که در آن همه نورها (ستاره‌ها) خاموش، همه فرشته‌ها گریان و همه پاک‌ها بی‌قدر هستند و دیو دروغ و ننگ و ریاکاری بر آن خیمه زده است، از خود (از جایگاه خود) دست می‌کشد. ساحل خوشنمایی و آسودگی زندگی خانوادگی را رها می‌کند و با خشم و خروشی در سینه، می‌رود تا از چهره‌های دروغین به ظاهر پاک پرده براندازد. او به جنگ زاهدان ظاهر ساز می‌رود و پس از توضیح این مطلب برای کودک، از او در واقع خداحافظی می‌کند:

اینجا نشسته بر سر هر راهی
دیو دروغ و ننگ و ریاکاری
در آسمان تیره نمی‌بینم
نوری ز صبح روشن بیداری...
رفتم ز خود که پرده براندازم
از چهر پاک حضرت مریم‌ها

(فرخزاد، ۱۳۷۸: ۸۹)

در این شعر می‌بینیم، فروغ با استدلالی که بیشتر ناشی از خشم و درد است، دلایل ترک فرزند را برای او توضیح می‌دهد. این شعر حرکتی از قلمرو مادرانه به قلمرو تحقق خواسته‌های خود است. برخلاف ژاله که خود را از رها کردن فرزند سرزنش می‌کرد، فروغ خشم و سرزنش خود را از رها کردن فرزند، متوجه خود نمی‌کند، بلکه خشم و خروش او متوجه اطرافیان است که درونی ناپاک اما ظاهری پاک و موجه دارند. او برای مبارزه با این چهره‌ها که او را مجبور به انتخابی دردناک می‌کنند گرچه در میان درد و عشق - اما فرزندش را ترک می‌کند و به دنبال آرزو یا بانگ هستی‌اش (شعر) می‌رود. به

این ترتیب، برای اولین بار در شعر فارسی مادرانگی دیگر اسطوره‌ای مقدس نیست، بلکه انتخابی است از سرآگاهی که در جدالی درونی، در کنار سایر انتخاب‌ها می‌تواند صورت بگیرد. این تحول، با شعر فروغ آغاز شده است «فروغ فرزندش را که شعر است می‌پرورد و در این پرورش است که تفکر و سرانجام آگاهی در او زاده می‌شود. شعر زاییده درون اوست. اما همین فرزند او را به آگاهی می‌رساند» (مختاری، ۱۳۷۸: ۶۱۹).

بیان احساسات کودکان:

بسیاری از اشعار فروغ، بیانگر زنده بودن کودک درون اوست. در شعر فروغ، تشخیص بسامد بالایی دارد. تمام عناصر طبیعی جان دارند و همین امر، سبب ایجاد نگاه و تصور کودکان نسبت به هستی است. فروغ سعی در برداشتن حایل‌ها دارد و این یگانگی طلبی، اغلب فضایی کودکان به شعرش می‌بخشد. بیشترین حجم تشخیص در شعر فروغ به عناصر طبیعت اختصاص دارد. عناصر طبیعت (نسیم، ماه، چشمه، باد، جویبار، درختان و...) در شعر او زنده و در جنب و جوشند، گاه سخن می‌گویند، گاه می‌ترسند و بر خود می‌پیچند، گاه می‌نگرند و خاموشند و گاه با او همدردی می‌کنند و دل می‌سوزانند. گاه افسرده و غمگین و گاه شادمان و در حال رقصند. آنها نیز همانند انسانها بیمار می‌شوند (شب سیاهی کرد و بیماری گرفت) پیر می‌شوند (مو سپید آخر شدی ای برف) یا با یکدیگر بازی می‌کنند (باد توی بادگیرا نفس نفس می‌زد، زلفای بیدو می‌کشید).

همچنین اشعاری که اختصاصاً به زبان کودکان یا با ذهنیت کودکان سروده شده مثل «به علی گفت مادرش روزی» یا «کسی که مثل هیچ کس نیست» یا «رؤیا» که شرح آرزوهای یک دختر نوجوان است، حاصل این نگاه کودکان به هستی است. توجه به این نکته هم جالب است که در این اشعار هم، خصوصاً در شعر «به علی گفت...» نوعی انتخاب و گذشتن از یک زندگی خوشبخت و رسیدن به یک زندگی برتر وجود دارد.

سیمین بهبهانی (۱۳۰۶- تاکنون)

سیمین بهبهانی ثمره ازدواج عباس خلیلی (مدیر روزنامه اقدام) با فخر عظمی ارغون (شاعر و عضو انجمن نسوان وطن‌خواه) بود. او ابتدا با حسن بهبهانی ازدواج کرد، اما از

همسر اولش جدا شد و با منوچهر کوشیار ازدواج کرد. سیمین را بانوی غزل یا نیمای غزل نامیده‌اند. او در شعر سبکی واقع‌گرا دارد و شعرش از موضوعات واقعی که در اطرافش می‌بیند، مایه می‌گیرد. مسائل فردی و احساسات زنانه در شعر او وجود دارد، اما به مسائل اجتماعی نیز توجهی ویژه دارد. «در بیشتر سروده‌های سیمین، نگاه عاطفی شاعر برجستگی دارد و دو حس زنانه و مادرانه نسبت به زندگی نمود خاصی پیدا کرده است» (عابدی، ۱۳۷۹: ۱۰۶).

مضامین مادرانه در شعر سیمین

حس مادرانه و دریافت عاطفی شاعر از مسائل، اشعارش را به وضوح تحت تاثیر قرار داده است و این حس قوی حتی در اشعار سیاسی و اجتماعی او نیز نمود یافته است. او می‌گوید:

«مادر شدن نه تنها دایرهٔ واژگانم را، بلکه طرز تفکرم را، احساسم را، نگاهم را به زندگی و عشق به مردم را تغییر داد. مرا از خودم بیرون کشید و به دیگران پیوست. حس می‌کنم همه آدمیان را از خوب و بد من زاده‌ام» (بهبهانی، ۱۳۷۸: ۱۲۶). ابتدا جلوهٔ شخصی این مضمون را در شعرش بررسی می‌کنیم.

سیمین از زندگی زناشویی خود، راضی نبود. اما خلاف فروغ، میان ماندن و رفتن به عشق فرزندان کوچکش، ماندن را انتخاب کرد. گرچه این انتخاب، او را از درون سوزاند. اما او مادر بود و نمی‌توانست کاری جز این بکند:

اما اگر صد بارم	مادر بزاید از نو
من خود همین خواهم شد	همواره در نوزایی
در نوجوانی، مادر	هنگام پی‌ری، مادر
با مهر فرزندان، خوش	با قهرشان سودایی
حتی اگر یک آهم	در سینه باقی باشد
تکواژه‌ای خواهد شد	از آخرین لایه‌ی

(بهبهانی، ۱۳۸۵: ۱۰۹۴)

سیمین در اشعار بسیاری اشاره می‌کند که عشق به فرزندان، عامل پای بندی او به زندگی است. در شعر «آنجا و اینجا» چهره زنی را به تصویر می‌کشد که آنجا (در گذشته) دختری شاداب، بوده و اکنون (اینجا) زنی دل شکسته و خاموش است. او به دلیل روشن کردن کانون خانواده خود چون شمع از جانش می‌کاهد (همان: ۱۰۳-۱۰۵).

خود را زیاد برده که اینک او یک ناز دختر و دو پسر دارد
 بنشاند شعله‌های هوا در دل کاین دل سپرده دگران دارد.

او مادری است که رنج زندگی را تحمل می‌کند و همین که کودکانش او را در آغوش می‌گیرند و می‌بوسند، برایش کافی است و «بار گران زندگی» را با «منت بر دوش می‌کشد» که «بر شانه دگران» نیفتد (همان: ۷۳).

در شعر «ای زن» توصیف زن، گویی توصیف خود شاعر است:

آن شمع شعله بر سر خود سوزی بزمی به نور خویش بیارایی
 از جسم و جان و راحت خود کاهی تا بر کسان نشاط بیفزایی
 تا جان کودکان تو آساید خود لحظه‌ای ز رنج نیاسایی

(همان: ۹۴)

همین‌طور شعر «در آشیان» که به شکل تمثیلی از زبان کبوتر مادری است که به خاطر جوجه‌هایش خاموشی پیشه کرده و گرچه زمانی «نغمه‌های دل نواز» می‌خوانده و «بر سریر شاخه‌ها» جای داشته، اکنون پس از رنج بسیار، جوجه‌هایی یافته و بر آنها بال مهر گسترده و «تاب و توان» ش از آنهاست و «گرچه گه در آب و گه در آتش» است اما با جوجه‌های یار و دل‌بندش خوش است و «سور و شور دلش» از آنهاست (همان: ۳۶۲-۳۶۳).

در عین حال شاعر نمی‌تواند همواره با کودک پیوند داشته باشد و وجود خود را در او حل کند، بلکه خواهان یافتن فردیت و استقلال برای خود است. چنان‌که در شعر «اندوه» دختر از مادر شاعر خود لب به شکوه می‌گشاید که چرا در میهمانی جامه مناسبی بر تن او نکرده است، مادر؛ خود و اندیشه‌اش را مقدم بر رفع نیازهای مادی

کودک می‌داند و به نوعی میان آنها تقابلی برقرار می‌کند، منتها برخلاف شعر فروغ این اندوه تبدیل به خشم و خروش نمی‌شود و در حد اندوهی افسرده باقی می‌ماند:

چو شعر آمد به خلوتگاه رازم گسستم از همه، با او نشستم
تو می‌گویی سخن از بزم رنگین مرا اندیشه رنگین‌تری هست
برو تنها مرا با خود رها کن مگو دیگر که اینجا مادری هست
(همان: ۳۷۲)

اما جلوه اجتماعی مضامین مادرانه در شعر بهبهانی، آن را واجد ارزش بسیاری کرده و سبب خلق صحنه‌هایی تأثیرگذار در شعر فارسی شده است. از جمله این اشعار می‌توان موارد زیر را نام برد:

شعر «من زاده‌ام اینان را» وصف جوانان جانبازی است که سرخوشانه با یکدیگر می‌روند و بستنی می‌خورند، شاعر با دنبال کردن آنان، افکار مادرانه خود را شرح می‌دهد:

شادی کنان می‌رفتند با چرخ اهدایی شان
یک جو نبود از عالم پروای بی پاییشان
شوخی کنان می‌گفتند طنز و مثل با شادی
برف درون می‌شد آب در هرم برنایی شان...
من زاده‌ام اینان را در خاطر می‌بالد
رؤیای نوزادی‌شان لبخند رؤیایی‌شان
در چشم من می‌پیچد آهنگ لالایی‌شان

(همان: ۸۷۹)

همچنین شعری که در وصف مردی است که پا ندارد و دیدن وی «در شاعری حساس و نوع دوست چنان موثر افتاده که تصویر وی را به صورت نمادی از نسل او و ایثارگرانی نظیر او در شعر خویش جاودانه ثبت کرده است» (یوسفی، ۱۳۶۹: ۷۵۶)

شلوار تا خورده دارد، مردی که یک پا ندارد
خشم است و آتش نگاهش، یعنی تماشا ندارد
رخساره می‌تابم از او، اما به چشمم نشسته

بس نوجوان است و شاید از بیست بالا ندارد. . .
 لبخند مهرم به چشمش خاری شد و دشنه‌ای شد
 این خوی گر با درشتی، نرمی تمنا ندارد. . .
 گویم که با مهربانی خواهم شکیبایی از او
 پندش دهم مادرانه، گیرم که پروا ندارد (همان: ۷۲۱)
 او حتی دشمنان خود را چون فرزندان می‌داند:
 انگار من زامتان کژتاب و بدخوی و رمان
 دست از شما گر بکشم مهر از شما بر نکنم
 انگار من زامتان ماری که نیشم بزند
 من جز مدارا چه کنم با پاره جان و تنم؟

(همان: ۱۰۵۹)

گفتگوی مادر و کودک:

در اشعار سیمین، گفتگوی میان مادر و کودک، برخلاف اشعار پروین تمثیلی نیست. همچنین مانند شعر فروغ، کودک مورد خطاب قرار نمی‌گیرد تا احساسات مادرانه را بشنود و رازدار رازهای مادر باشد. در شعر سیمین، گفتگوها بیشتر آموزشی است و بر مبنای واقعیات زندگی روزمره و محسوسات بیان شده است. این آموزش هم دو طرفه است، نه یک طرفه. گاه کودک به مادر آموزش می‌دهد و گاه مادر به کودک. در شعر «جامه عید» مادری لباسی نو به کودک می‌پوشاند، اما کودک از او می‌خواهد به دلیل فقر دوستان و همسالانش، جامه را از تنش به در کند. در اینجا نقش آموزشی مادر و کودک عوض می‌شود. کودک به مادرش که از او می‌خواهد همچنان جامه را بر تن داشته باشد، اعتراض می‌کند، زیرا او معتقد است بر افروختن آتش حسرت در دل دیگران کاری است ناشایست:

افکنم در برزنی هنگامه‌ای	از چه رو خواهی که من با جامه‌ای
دیگران چون شاخه پائیز، عور	شرمم آید من چنین مست غرور
چون دل غمدیدگان صد چاک شد	بر تنم این پیرهن ناپاک شد

(همان: ۳۵۷)

مادر که از آزادگی کودک، خرسند می‌شود آرزو می‌کند که الگویی برای مال‌اندوزانی باشد که به رغم حسرت دیگران به مال‌اندوزی می‌پردازند و آرزو می‌کند که:

خود مبادا نرمی از یادت شود... .

گر ترا روزی فلک سرپنجه داد

کس ز نیرویت مبادا رنجه باد (همان: ۳۵۸)

در شعر «درس تاریخ» مادری از کودکش درس تاریخ می‌پرسد. این واقعه ساده و طبیعی دست مایه سرودن شعری می‌شود که بر مبنای آگاهی مادر از تاریخ ایران به سؤالات کودک پاسخ داده می‌شود. کودک که به دلیل از میان رفتن شکوه و عظمت گذشته ایران، غمگین و افسرده و از ستم‌های تاریخی رفته بر ایران و تاخت و تازهای بسیار در این سرزمین، رنجور است، با توضیح مادر، متوجه سیر زایای تاریخ ایران می‌گردد. لذا در این شعر گفتگویی تحلیلی- تاریخی شکل می‌گیرد که مادر در آن با لحنی حماسی، کودک را از مقاومت‌های تاریخی ایرانیان آگاه کرده، در برابر هراس و انفعال کودک از حوادث تلخ تاریخ، با قدرتمندی و امیدواری او را با توانایی‌ها و ارزش‌های ملی و ادبی ایران آشنا می‌کند. نتیجه این گفتگو، دادن درس مقاومت و القای روحیه توانمندی به کودک است:

از چه رو دیگر نمی‌آید به گوش؟

سر دهد در گوش پندارت سروش

آتشی فرهنگ سوز انگیختند

دست در دامان ما آویختند

نیستی را روح ما هرگز ندید... .

هیچ دریا را ز توفان باک نیست

سوی دریا آمد و آرام شد

پیش ما نام آوران گمنام شد

(همان: ۴۸۹-۴۹۰)

گفت: از چنگ نکیسا نغمه‌ای

گفتمش: با شعر حافظ نغمه‌ها

گفت: در بنیان استغناي ما

گفتم اما سال‌ها بگذشت و باز

زیستن در خون ما آمیزه بود

روح ما دریاست دریایی عظیم

آن همه سیلاب‌های خانه کن

هر که در سر پخت سودایی ز نام

این روحیه حماسی دست مایه سرودن شعری دیگر می شود به نام «میراث» که در آن مادری از رنج ستم حکومت استبدادی و شکوه از رفتن یاران و کشته شدن آنان، با فرزند کوچک، خود غم گویه - لالایی می سراید و از او می خواهد که کینه ستمگران را به دل داشته باشد:

آرام بگیر، طفل من آرام	وین شادی کودکانه را بس کن
بنگر که ز درد پیکرم فرسود	بیدردی بیکرانیه را بس کن
ای کودک نازنین، چنین روزی	اوراق کتاب عشق را کنند...
اوراق کتاب عشق را آن روز	در آتش خشم و کینه افکندند...
ای کودک نازنین نمی دانی	کاین درد به جان من چه سنگین است...
این کینه که خوانده یی زچشمانم	برگیر و به قلب خویش بسپارش
از بود و نبود دهر این میراث	از من به تو می رسد... نگهدارش

(همان: ۶۷-۶۹)

ترسیم احساسات مادران و کودکان نیازمند:

بخشی از اشعار سیمین (همانند پروین) به بیان احساسات کودکان فقیر در جامعه اختصاص دارد. این کودکان و مادران که درد فقر را با همه ذرات وجود خود می کشند، از دید شاعر مخفی نمی مانند. زیباترین قطعه سیمین در این باره، شعر «کودک روانه از پی بود» بیان زندگی مادر فقیری است که توانایی خرید پسته ندارد، کودک که ناله کنان از پی مادر روان است و خواهان خرید پسته است، عاقبت مشتی پسته برمی بردارد. شاعر چنان زیبا صحنه را تصویر کرده، که خواننده را به همدلی عمیقی با کودک وامی دارد:

کودک روانه از پی بود	نق نق کنان که «من پسته»
«پول از کجا بیارم من؟»	زن ناله کرد آهسته...
«امروز گردوی تازه	دیده ست و چشم پوشیده ست
هر روز چشم پوشی هاش	با روز پیش پیوسته
کودک روانه از پی بود	زن سوی او نگاه افکند
با دیده ای که خشمش را	باران اشکها شسته

ناگاه جیب کودک را پردیـد «وای دزدیـدی؟»
کودک چو پسته می‌خندید با یک دهان پر از پسته
(همان: ۸۸۸-۸۸۹)

«صبر کن ماه دگر»، دربارهٔ مادری تنگدست است که هر ماه تمامی مزدش را به بستکار می‌دهد و نمی‌تواند نیاز کودک را که جامه‌ای تازه است، برآورده کند و هر ماه برآوردن این نیاز را به ماه دیگر موکول می‌کند (همان: ۲۷۳). «درد نیاز»، دلسوزی مادرانه‌ای بر دختر فقیر سیه چردهٔ ملیحی است که گدایی می‌کند (همان: ۲۶۴-۲۶۶). «فوق‌العاده» یا (زنی جگر گوشه خود را بر سر راه می‌گذارد)، داستان زنی روسپی است که فرزندش را از هراس اینکه همانند خود شود بر سر راه می‌گذارد و سگی او را می‌خورد (همان: ۶۱-۶۳). «جیب‌بر»، دلسوزی بر پسری بی‌پدر و مادر است که به دلیل فقدان سرپرست و فقر به راه دزدی افتاده است (همان: ۳۷). «هدیهٔ نقره» که به مناسبت گرفتن نقره‌ای از دوستی سروده شده، آشنایی شاعر با کارگاه‌های تیرهٔ نقره‌سازی و رنج و سوختن کودکان فقیر و کوچک در آن کارگاه‌های تاریک با صاحبکاران ستمگر را بیان می‌کند (همان: ۵۴ و ۵۵).

در این اشعار، چنانکه ملاحظه می‌شود، شاعر کودکان را در نابهنجاری‌های اجتماعی بی‌گناه می‌داند و گناه زندگی نابسامان آنان را بر گردن جامعه و فقدان سرپرست مناسب می‌داند و آنان را شایسته و سزاوار دلسوزی و ترحم می‌داند.

احساسات مادران در، از دست دادن کودکان:

سیمین در چند قطعه، رنج مادرانی که فرزند خود را از دست داده‌اند، به شکلی تأثیرگذار تصویر کرده است. زیباترین اشعار از این دست، شعر «گردن آویز» و «به شب که هر مرغ و ماهی» است که اولی وصف مادری است که در جبههٔ جنگ فرزندش را از دست داده و دومی وصف حال مادری که در حادثهٔ زلزلهٔ فرزند را از دست داده است. در هر دو شعر، مادر چنان از خود بی‌خود شده که غم مرگ فرزند او را به روان پریشی کشانده است. در "گردن‌آویز"، مادر شهیدی که فرزندش را به خاک سپرده، مانند مرده‌ای بدون گور، مات و سرگردان راه می‌سپارد و پوتین پسرش را بر گردنش افکنده است:

دیوانه، پاک دیوانه	با خلق و خویش بیگانه
خاموش و مات و سرگردان	بی‌گور مانده این مرده
یک جفت اشک و نفرین را	سرباز مرده پوتین را
آویزه کرده بر گردن	بندش به هم گره خورده
گفتم که چیست این معنی؟	خندید و گفت: فرزندم
طفلك نشسته بر دوشم	پوتین برون نیاورده

(همان: ۸۷۰)

«به شب که هر مرغ و ماهی»، احوال مادری است که تا صبح بر گور فرزند تازه از دست داده‌اش اشک می‌ریزد. به یاد فرزند به خاک بوسه‌ها می‌دهد و از تنهایی فرزند به خود می‌پیچد. او از اینکه کسی بر زخم فرزند مرهم ننهد، می‌سوزد و به تیمارداری فرزند می‌پردازد:

به خویش گوید که یاری	به لطف زخمش نبسته
کسی نبوسیده چشمش	چو دیده برهم نهاده
سپس به تیمارداری	به کار بیمار کوشد
فزون کند آن کمکه‌ها	که بخت از او کم نهاده
سحر که رفته است از آنجا	نگاه کن تا چه کرده
نوار بر سنگ بسته	به خاک مرهم نهاده

(همان: ۸۸۲-۸۸۳)

در «داغ جگر گوشه با تو» به تسلیت فوت فرزند همکارش می‌پردازد (همان: ۸۶۵). در «خون بها» نیز رنج مادری فقیر که کودکش در اثر سانحه تصادف از دست رفته و توانگری که سبب تصادف بوده، بدون احساس گناه خون‌بهای طفل را پرداخته، تصویر می‌شود. پدر و مادر با داغ دل، مجبور به پذیرش می‌شوند و قالیچه‌ای می‌خرند که سخت با اسباب حقیرانه آنان بی‌تناسب است، مادر این قالی را خون‌بهای طفل می‌داند و با وجود رنج مرگ فرزند، به دلیل فقر کاری از دستش بر نمی‌آید (همان: ۷۷-۷۹).

نتیجه گیری

مضامین مادرانه در شعر زنان پس از دوره مشروطه در شعر فارسی نمود یافت. تباین میان یگانگی با فرزند و عواطف و خواسته‌های شخصی شاعر، مضمونی است که برای اولین بار ژاله فراهانی با بیان احساسات خود در جدایی از فرزند و تناقض میان مهر به فرزند و ناخواستن او بیان کرد. در اشعار پروین اعتصامی، شاهد تقدیس عام مهر و عاطفه مادرانه هستیم و خصوصاً لزوم این محبت برای پرورش فرزندان سالم و خوشبخت، تعلیم داده می‌شود. پروین بیشتر به ستایش مهر مادر و مسئولیت او در ایجاد آرامش برای کودکان در اجتماع پرداخت و با این مسئله به شکل شخصی روبرو نشد. از سال‌های ۱۳۳۰ شمسی با رشد فردگرایی و تفکر مدرن، شاهد ایجاد شکاف و تباین میان فردگرایی و زنانگی با احساسات مادرانه هستیم که در شعر فروغ فرخزاد آشکار می‌شود. در این مرحله شاعر که به ستیز با فرهنگ مرد سالار جامعه می‌پردازد، ناچار می‌شود میان زنانگی- شاعری و مادری دست به انتخاب بزند. برخلاف فروغ فرخزاد، سیمین بهبهانی توانسته است میان مادرانگی و شاعری آشتی برقرار کند. او که شاعری واقع‌گراست، تناقض میان این دو مطلب را که در شعر فروغ پررنگ و پرخروش جریان می‌یابد، با انتخابی میانه و در کنار یکدیگر نگاه می‌دارد. سیمین، در مادرانگی اصالتی می‌یابد که آن را به شعر و دیدگاهش نسبت به کل هستی پیوند می‌زند. او مسائل اجتماعی را نیز از دیدگاه مادرانه می‌نگرد.

پی‌نوشت

۱- این قطعه یاد آور کتاب "نامه به کودکی که هرگز زاده نشد" اثر اوریانا فلاچی است.

منابع

- اعتصامی، پروین (۱۳۶۸) دیوان پروین، به کوشش منوچهر مظفریان، چاپ هفتم، تهران، علمی.
- براهنی، رضا (۱۳۵۸) طلا در مس، جلد ۱، تهران، زمان.
- بهبهانی، سیمین (۱۳۷۸) یاد بعضی نفرات، تهران، البرز.
- بهبهانی، سیمین (۱۳۸۵) مجموعه اشعار، تهران، نگاه.
- جعفری، عبدالرضا (۱۳۷۸) فروغ جاودانه: مجموعه شعرها و نوشته‌ها و گفتگوی فروغ فرخزاد، تهران، تنویر.
- چودورف، نانسی (۱۳۸۶) «جنسیت، رابطه و تفاوت در نگرش روانکاوی»، فمینیسم و دیدگاهها، تنظیم از شهلا اعزازی، تهران، روشنگران و مطالعات زنان.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۵۵) شعر بی دروغ، شعر بی نقاب، چاپ دوم، تهران، جاویدان.
- سلدن، رامن و دیگران (۱۳۸۴) راهنمای نظریه ادبی معاصر، چاپ سوم، تهران، طرح نو.
- عابدی، کامیار (۱۳۷۹) ترنم غزل، بررسی زندگی و آثار سیمین بهبهانی، تهران، کتاب نادر.
- فرخزاد، فروغ (۱۳۷۸) فروغ جاودانه، به کوشش عبدالرضا جعفری، تهران، تنویر.
- قائم مقامی، ژاله (۱۳۸۳) دیوان عالم تاج قائم مقامی و هفت بررسی، روح انگیز کراچی، تهران، داستان سرا.
- مختاری، محمد (۱۳۷۸) انسان در شعر معاصر، تهران، طوس.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۶۹) چشمه روشن، تهران، علمی.

Mahler, Margaret (1968) On human symbiosis and the vicissitudes of individuation, new York, international universities.